

مؤلفه های نظری بحران

محمد رضا قائدی

مقدمه

شناخت «بحران»ها و چالشها از جمله مقولاتی است که بررسی ابعاد و زوایای آن به صورت علمی، از دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز گردیده است. لوسین پای، بایندر و... از جمله افرادی هستند که به بررسی انواع بحرانهای مبتلا به دولتهای مدرن پرداخته اند. این مقاله نیز در پی آن است تا نگاهی نظری به بحران نموده و آن را از ابعاد علمی مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. بحرانها و چالشها در نزد دولتها، دارای اهمیت وافری هستند، چرا که به طور بالقوه می توانند ثبات و هستی دولتها و رژیمها را مورد تهدید قرار داده و از این منظر، مهار و «مدیریت بحرانها» و چالشها از اهمیت زیادی برای تصمیم گیرندگان سیاسی برخوردار می باشد.

«لوسین پای» در سال ۱۹۶۷ میلادی در کتاب «جنبه های توسعه سیاسی» شرط رسیدن به توسعه سیاسی را گذرازشش بحران می داند که عبارت اند از: ۱- بحران هویت ۲- بحران مشروعیت ۳- بحران نفوذ ۴- بحران مشارکت ۵- بحران ادغام (همبستگی - همگرایی - یکپارچگی یا وفاق) و ۶- بحران توزیع.

نظریه بحران لوسین پای، الهام بخش کارهای دیگری از جمله مطالعات «لئونارد بایندر» و «دانکورت رستو» شد. اما از همه مناسب تر، کتاب «بحرانهای توسعه سیاسی در اروپا و ایالات متحده» نوشته «ریمون گرو» می باشد که در سال ۱۹۷۸ میلادی منتشر شد. وی نتیجه می گیرد که «بحران مشروعیت» برگ برنده ارزشمندی در دست آن دسته از نظامهای سیاسی است که

توانستند آن را به صورت یک «بحران اولیه» خود می‌رسد و سرنوشت ساز است.

۳- وضعیت ناپایدار و متزلزلی که در چارچوب آن، تغییر قطعی (بهتر یا بدتر) در شرف وقوع است.

۴- هر نوع بی‌ثباتی که به تغییرات اساسی منجر شود.

۵- شرایط، اوضاع یا دوران خطرناک و فاقد اطمینان.

در چارچوب و روش سیستمی، یک بحران عبارت است از: وضعیتی که نظم اصلی یا قسمتهایی از آن را (سیستم فرعی) مختل کرده و پایداری آن را برهم زند. به سخن دیگر، بحران وضعیتی است که متغیری ناگهانی در یک یا چند قسمت از عوامل متغیر سیستم به وجود می‌آورد. از سویی، همان‌گونه که هر بحرانی با دگرگونی بنیادی همراه نیست، هر تغییر و دگرگونی در صحنه سیاست هم ناشی از بحران نمی‌باشد. از نظر برداشت عمومی نیز بحران عبارت است از «به وجود آمدن شرایط غیرمعمول یا غیرمتعارف در روند حرکت یک سیستم» به بیان دیگر، بحران وضعیتی است ناپایدار در یک یا چند قسمت از عناصر متغیر نظم موجود ایجاد می‌گردد.

«واینر» و «کان» نیز در یک نگرش جامع، تعاریف زیر را از بحران چنین مطرح نموده‌اند:

۱- نقطه چرخش در رویدادها و کنشها که پیامدهای غیرمنتظره‌ای به دنبال می‌آورد.

۲- شرایطی که واکنش فوری شرکت‌کنندگان را طلب کند.

در چشم‌انداز نظریه‌های توسعه، تحلیل «ارگانسکی» که نگرش بحران و نگرش مرحله‌ای را به هم پیوند می‌زند، جایگاهی ممتاز دارد. «ارگانسکی» در سال ۱۹۶۵ میلادی در کتاب «مراحل توسعه سیاسی» معتقد است که تمامی جوامع با گذر از چهار مرحله متوالی به جلو می‌روند: ۱- وحدت اولیه ۲- صنعتی شدن ۳- وضعیت مساعد ۴- دوره وفور. وی می‌گوید: در هر یک از مراحل، ساختارهای سیاسی موجود، با مسائل خاص و بحرانهای ویژه‌ای روبرو هستند که خود مستلزم کارویژه‌های خاصی هم هست. (۲)

تعاریف بحران

«بحران» از ریشه یونانی «krinon» به معنی نقطه عطف (به خصوص در مورد بیماری و همچنین به معنی بروز زمان خطر در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) گرفته شده است.

برای بحران تعاریف گوناگونی ذکر شده است که از جمله آنها عبارت‌اند از:

۱- هر گاه پدیده‌ای به طور منظم جریان نیابد، حالتی از نابسامانی ایجاد شود، یا نظمی مختل گردد و یا حالتی غیرطبیعی پدید آید، بحران مطرح می‌شود.

۲- به وجود آمدن شرایط غیرمعمول یا غیرمتعارف در جریان حرکت سیستم یا نظام. لحظه حساس در بحران، لحظه‌ای است که بحران به اوج

- ۳- وجود تهدید جدی نسبت به اهداف.
- ۴- نتایج حاصل از امری که آینده شرکت کنندگان را تعیین می کند.
- ۵- شرایطی که ایجاد نااطمینانی کند.
- ۶- ایجاد مجموعه شرایط جدید ناشی از کنش و واکنش چند رویداد.
- ۷- کاهش کنترل بر رویدادها.
- ۸- شرایطی که در آن اطلاعات در دسترس، به شدت کاهش یابد.
- ۹- شرایطی که همراه با افزایش فشارها و فوریت برای عمل به وجود می آید.
- ۱۰- ایجاد فوریت زمانی.
- ۱۱- ایجاد تحول اساسی در مناسبات موجود بین شرکت کنندگان.
- ۱۲- افزایش شدید تنشها، در بین شرکت کنندگان. (۳)
- «میلر» و «ایسکو» نیز در سال ۱۹۶۳ میلادی، خصوصیات بحرانها را براساس مطالعات روانشناسی و جامعه شناسی این چنین مطرح می کنند:
- ۱- یک وضعیت بحرانی، موقعیتی کوتاه مدت و حاد است تا برهه ای طولانی، اگرچه طول مدت آن همواره نامشخص است.
- ۲- بحران موجد رفتاری است که غالباً آسیب شناسانه می باشد، نظیر احساس بی کفایتی و یا به دنبال مقصری واهی گشتن.
- ۳- بحران، اهداف طرفهای درگیر در آن را با تهدید مواجه می سازد.
- ۴- بحران، امری نسبی است، آنچه که برای یک حزب یا یک شخص، بحران به حساب می آید، ممکن است برای طرف دیگر بحران نباشد.
- ۵- بحران، موجودتنش (تنش فیزیکی و اضطراب) در ارگانیزم است. (۴)
- ### اصطلاحات و مفاهیم مرتبط با بحران
- در حوزه های مختلف علوم سیاسی، مفهوم بحران با معانی گوناگونی چون پریشانی، (۵) «وحشت»، فاجعه، «مصیبت»، «خشونت» بالقوه و بالفعل و یا به عنوان نقطه عطفی در تحلیلهای تصمیم گیری به کار گرفته شده است. (۶) معمولاً بحران را مترادف درگیری نیز به کار می برند. به اعتقاد «گار» (۱۹۸۰) پدیده درگیری عبارت از کنش و واکنشهای آشکار و قهری گروههای رقیب می باشد. این تعریف، هرگونه آشوب سیاسی، شورش و جنگ را دربر می گیرد.
- جیمز راینسون معتقد است که اصطلاحاتی همچون «فشار»، «تعارض»، «تنش»، اضطراب، فاجعه و هراس نیز از جمله واژه هایی هستند که با بحران بی ارتباط نیستند. به نظر وی «فشار» یعنی خنثی سازی یا احتمال خنثی سازی یک حالت انگیزشی که به اقدامی احساسی منجر می گردد. تأثیر منفی، پیامد دائمی فشار است. فشار به مثابه تهدیدی نسبت به اهداف، تنها یکی از عناصر عمده بحران است. «تعارض» نیز عبارت است از یک ناسازگاری میان طرفهای گوناگون نسبت به هدف. این تعریف با مسئله تحدید هدف (یکی از ۳ جنبه بحران) مشابهت دارد. از نظر راینسون، «تنش»، یکی از پیامدهای بحران به شمار می رود تا یکی از ویژگیهای آن.

اضطراب، فاجعه و هراس نیز اگرچه در چارچوبهای مهم اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، اما اصطلاحاتی کمتر تکنیکی به شمار

آمده و به طور متعارف در متون سیاسی و سازمانی، موضوع تحقیق و کنکاش نبوده‌اند.^(۷) از سویی، برخی نیز بحران را با «وضع اضطراری» و «حالت فوق‌العاده» یکی دانسته‌اند.

گسترش یابد و باعث بروز رفتارهای خشم‌آلود و گاهی نیز حرکت‌های انقلابی گردد.^(۹)

منشاء بحرانها

«بایندر» معتقد است که بحرانها در نتیجه بروز تناقض بین نشانگان سه‌گانه توسعه یعنی:

- ۱- برابری فرهنگی ۲- ظرفیت اقتصادی
- ۳- انفکاک اجتماعی ایجاد می‌شود. از دیدگاه آلموند، منشاء بحران، یا در ذات هر نظام سیاسی و یا در عوامل محیطی نهفته است. بحرانی که از دیدگاه نظام سرچشمه می‌گیرد را «بحران منبعث از نظام» نام می‌نهند و معتقدند هر نظام علاوه بر گرایش به سوی استواری، درگیر بحرانها و ناستواری نیز می‌باشد. ناستواریها و بحرانهای مزبور نیز ناشی از تقاضایی است که اقتدار تصمیم‌گیرندگان صاحب منصب (اعم از منصوب یا منتخب) را مورد تهدید قرار می‌دهند. این تهدید ممکن است در قالب عدم تمکین، مقاومت اعتراض‌آمیز، عدم اطاعت، اعتصابات و ترور، بروز کند. آلموند معتقد است که روند توالی تاریخی بحرانها در هر نظام، متضمن یک فرایند چهارمرحله‌ای در پیدایش بحران در تغییر شکل نظام می‌شود. هر بحران ابتدا با مرحله «پیش‌تقارن» آغاز می‌شود.

زمانی که نهادهای موجود، قادر به پاسخگویی به نیازها نباشد، نوعی «عدم تقارن» ایجاد می‌شود. این عدم تقارن یا ناشی از ذات نظام است یا ناشی از عوامل محیطی در صحنه داخلی یا خارجی است. بحرانی که از عوامل محیطی منبعث شده

وضع اضطراری نیز وضعیتی است که به موجب آن، حیات و نظم یک دولت در مخاطره قرار می‌گیرد، به طوری که نمی‌تواند از طریق پروسه‌های طبیعی قانون اساسی به شکل عادی درآید. در این شرایط لازم می‌شود که به منظور حفظ نظام قانونی و حکومت، اختیارات فوق‌العاده‌ای در دست دولت متمرکز گردد تا بتواند بر وضع استثنایی غلبه کند. حالت فوق‌العاده ممکن است ناشی از تأثیرات یک جنگ خارجی باشد و یا ناشی از شورش، بحرانهای اجتماعی و اقتصادی و مصایب بزرگ طبیعی، معمولاً در هر دو صورت فوق، تهدید آزادیهای فردی و تمرکز قدرت دولتی را لازمه مقابله با حالت فوق‌العاده دانسته‌اند.

وضع فوق‌العاده در قوانین اساسی کشورهای جهان به تدریج شناخته شده و با مرور زمان بسط یافته و به عنوان عذری موجه برای عدول از مبانی حقوق اساسی پذیرفته شده است. با این همه، اقدامات مزبور باید معقول باشند.^(۸) همچنین، برخی، بحران را با «ناآرامی اجتماعی» یکی گرفته‌اند. ناآرامی اجتماعی وضعیتی است که در آن نارضایتی از واقعه، جریان یا وضعی،

باشد، معمولاً ناشی از تغییراتی است که در صحنه بین‌المللی ایجاد می‌شود. عملکرد حکومت با تقاضاهای اقتصادی در جامعه، درخواستهای منفعت‌طلبانه را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهند.

به هر حال منشاء بحران چه عوامل محیطی و چه عوامل منبعث از نظام باشد عدم تقارنی در نظام پدید می‌آورد که اقدامی به منظور رفع آن نیاز است که آن را گام «عبور از مانع» اقدام به منظور رفع بحران در واقع آغاز گام است، نام نهاده‌اند. این گام شامل بروز بحران واقعی و اقدامات صاحب‌منصبان برای رفع آن است. در این مرحله ائتلافهای مختلف و خط‌مشیهای گوناگون به منظور ایجاد تقارن مجدد که چهارمین گام از توالی فوق را تشکیل می‌دهد، شکل می‌گیرد. مایکل برچر و جانانان ویلکنفلد نیز معتقدند که بحران به طور تنگاتنگ با دو مفهوم «تعارض» و جنگ مرتبط است.

«گار» (۱۹۸۰) تعارض را «تعاملات قهرآمیز و آشکار گروههای رقیب» دانسته و چهار ویژگی را برای آن متصور است: ۱- دو طرف یا بیشتر درگیر تعارض هستند. ۲- آنها به طور کامل درگیر اقدامات ضد یکدیگرند. ۳- آنها از رفتار قهرآمیز «با هدف ویران کردن، آسیب‌رساندن، خنثی کردن و یا در غیر این صورت مهار حریف (یا حریفان) بهره می‌برند. ۴- این تعاملات «ستیزه‌جویانه»، آشکار و علنی هستند.

به نظر برچر، این تعریف به حدی وسیع و عام است که آشوبهای سیاسی، شورش، انقلاب

و جنگ را نیز در بر می‌گیرد؛ به نظر می‌رسد بحران، به لحاظ موضوعی، مشخص‌تر و دقیق‌تر از تعارض است. مضافاً اینکه بحرانها ممکن است درون یا بیرون از یک تعارض طولانی مدت روی دهند.

درست همان‌طور که بحران به تعارض ربط دارد، با جنگ نیز مرتبط است. به نظر رایج ویژگیهای اساسی جنگ عبارت‌اند از: ۱- اقدام نظامی ۲- سطح بالای تنش ۳- قوانین غیرعادی ۴- همگرایی سیاسی شدید. بنابراین جنگ به‌طور هم‌زمان یک وضعیت حقوقی استثنایی، پدیده‌ای مربوط به روانشناسی اجتماعی میان گروهها و نیز گونه‌ای درگیری و خشونت است. یکی از مهم‌ترین دلایل مطالعه بحران نیز این حقیقت است که بسیاری از بحرانها چه بسا به جنگ منتهی می‌شوند. مضافاً اینکه خود بحرانها هم پیش از جنگ و هم در حین جنگ و هم بعد از جنگ اتفاق می‌افتند.^(۱۰)

گام چهارم، متضمن تغییرات ساختاری و محیطی و توزیعی است که عندالاقضاء صورت می‌گیرد. در نتیجه این تحول چهارگامی، رشد و توسعه انجام می‌گیرد.

«تالکوت پارسونز» نیز با آموزه‌ای کارکردگرایانه (به سیاق پارسونزی) اختلال در هر یک از کارکردهای چهارگانه یک جامعه یعنی ۱- کارکرد تطبیق با شرایط جدید ۲- کارکرد حل تنشهای اجتماعی ۳- کارکرد نیل به اهداف ۴- کارکرد حفظ همبستگی اجتماعی، شکل‌دهنده نوعی خاص از بحران (ناظر بر یکی

یا ترکیبی از عوامل چهارگانه ایجاد انسجام و همبستگی (ارزشها، هنجارها، نقشها و تجمعات) است. در نظریه پارسونز، نظام به مثابه یک ارگانیزم زیست‌شناسی یا نظام‌زنده مورد بحث قرار گرفته است. از منظر وی یک نظام اجتماعی کنش، نیازهایی دارد که باید ارضا شوند تا آن نظام برقرار بماند و اجزائی دارد که برای رفع آن نیازها عمل می‌کنند. همه نظامهای زنده، گرایش به تعادل یا نوعی رابطه پایدار و متوازن میان اجزای گوناگون و حفظ خود از نظامهای دیگر دارند.^(۱۱)

برخی از اندیشمندان همچون «کنت والتز»، علت اصلی ریشه بحرانها را در «ناامنی» معرفی می‌کنند. وی در کنکاش پیرامون ناامنی معتقد است که:

۱- برخی از فیلسوفان و دانشمندان، منبع اصلی ناامنی را در طبع بشری جستجو می‌کنند و معتقدند که با توسعه آموزشی، اخلاقی، مذهبی و فلسفی، نوع بشر می‌تواند در صلح و امنیت زندگی کند. این نظریه «سطح تحلیل فردی» برای «جستجوی ناامنی» توجه می‌کند.

۲- شمار دیگری نیز بر این باورند که ناامنی از روشهای نامناسبی که جوامع، اقتصادها و ملتها براساس آن سازمان داده می‌شوند، نشأت می‌گیرد و تدوین درست ساختار جامعه، اقتصاد و سیاست می‌تواند علل اساسی جنگها را رفع نماید. براساس تحلیل فوق، ساختار نامناسب دولتها و جوامع مختلف، منبع ناامنی و تهدیدهای امنیتی است و سطح تحلیل آن «دولت» می‌باشد.

۳- تعداد دیگری از متفکران اعتقاد داشته‌اند که مهم‌ترین منبع ناامنی، هرج و مرج حاکم بر روابط میان دولتها در دنیاست. در مطالعات معاصر بین‌الملل، از این مسئله زیرعنوان «معمای امنیت» نام برده می‌شود. درون هر سیستم آشوب‌زده، هر واحدی از ناحیه واحد دیگر، حتی به صورت بالقوه احساس خطر می‌کند و برای رفع تهدید امنیتی به اقداماتی دست می‌زند و همین تصور در واحدهای دیگر نیز نسبت به این واحد وجود دارد.^(۱۲)

هابرماس نیز معتقد است، بحران در هر حوزه وقتی پیدا می‌شود که «آن حوزه نتواند کارکردهای مورد انتظار را انجام دهد». مثلاً هدف ایدئولوژی، پنهان کردن ماهیت اجبارآمیز دولت و یا به عبارت رایج، مشروع‌سازی آن است. بحران ایدئولوژیک یا بحران مشروعیت وقتی پیدا می‌شود که این کارویژه انجام نشود و ماهیت اجبارآمیز و خصلت خصوصی ساخت دولت آشکار شود.

بحرانهای جامعه سرمایه‌داری پیشرفته با یکدیگر ارتباط دارند. حل بحران در یک حوزه، تعارضات را به درون حوزه‌های دیگر منتقل می‌کند. مثلاً حل بحران انباشت سرمایه در حوزه اقتصادی از طریق کمکهای مالی دولت موجب تقلیل منابع رفاهی می‌شود و نهایتاً بحران انگیزش و کسری مشروعیت را به دنبال می‌آورد. از سوی دیگر کوشش برای رفع کسری مشروعیت از طریق گسترش دستگاهی رفاهی، مشکلاتی در حوزه روند انباشت سرمایه خصوصی ایجاد

می‌کند. دولت مدرن بدین سان در کارکردهای خود دچار تعارض شده است.^(۱۳)

«دیوید ایستون» نیز معتقد است که منشاء

بحران ممکن است «مقامات سیاسی، رژیم و یا

جامعه سیاسی» باشند. دیوید ایستون برای

نظامهای سیاسی سه بُعد پیشنهاد می‌کند که در

برگیرنده عناصر مختلف هستند. در آثار وی این

ابعاد عبارت‌اند از: ۱- مقامات سیاسی؛

تصمیم‌گیرندگان اصلی، سیاستها را در دوره

زمانی خاصی تعیین می‌کنند و این‌طور هم

به نظر می‌رسد که هستند (به عبارت دیگر

«حکومت»). ۲- رژیم: قواعد حقوقی رسمی و

غیررسمی که حاکم بر حل مناقشات در درون

نظام است. ۳- جامعه سیاسی: آن جنبه از نظام

سیاسی که شامل اعضای است که به صورت

گروهی از افراد با هم بر پایه تقسیم کار سیاسی

مرتبط هستند.

ایستون با عنایت به این سه بُعد و نیز با لحاظ

کردن دو گرایش «تغییر در» و «چالش نسبت به»

هر یک از ابعاد مزبور، طرحی شش وجهی از

بی‌ثباتی سیاسی به گونه زیر ارائه می‌نماید:

۱- جامعه سیاسی

۱-۱- تغییر در (اقدامات تجزیه طلبی موفق)

۱-۲- چالش خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز نسبت

به (نظیر ترور سیاسی، مرگ ناشی از خشونت

سیاسی، شورش، تلاش برای کودتا و یا

اعتصابات سیاسی و یا تهدید به اعتصاب،

تظاهرات اعتراض‌آمیز، حرکات مخالفان برای

انتقاد، سخنرانیهای ضدحکومتی توسط رهبران
(فکری)

۲- رژیم (قواعد)

۲-۱- تغییر در (تغییر در هنجارهای رژیم، تغییر در

نوع نظام حزبی، تغییر در وضعیت نظامی -

غیرنظامی)

۲-۲- چالش (خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز نسبت

به موارد فوق)

۳- مقامات (حکومت)

۳-۱- تغییر در (تغییر در قدرت اجرایی مؤثر، تغییر

کابینه)

۳-۲- چالش (خشونت‌آمیز و مسالمت‌آمیز نسبت

به موارد فوق)

از این منظر هر یک از محورهای شش‌گانه فوق

می‌توانند تزیق‌کننده نوعی بحران به سطوح

مختلف یک نظام (سیستم) باشند. بدیهی است که

نظام ایستا و فاقد عوامل چالشگر وجود ندارد.^(۱۴)

ویژگیهای بحران

سه عامل مهم در تشخیص بحران (از دیدگاه روش

تصمیم‌گیری) نقش عمده دارند که عبارت‌اند

از: ۱- «تهدید» ۲- «زمان» ۳- «غافلگیری». شرط

لازم و کافی برای بحران آن است که سه عامل

فوق حضور داشته باشند و در صورت فقدان

یکی از آنها، تصمیمات متخذه و بالمآل نتایج و

آثار جانبی آن، متفاوت خواهند بود. خصوصیات

ملموس بحرانا شامل عناصری می‌شود که به

- کیفیت آنها بستگی دارد.
- «آنتونی واینر» و «هرمان کان» در تحقیق علمی و آکادمیکی که انجام داده‌اند، دوازده ویژگی را برای بحرانها ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:
- ۱- بحران معمولاً یک نقطه چرخش در یک سلسله رویدادها و عملیات است.
 - ۲- بحران، وضعیتی است که در آن ضرورت اتخاذ تصمیم و عمل در مغز طراحان و عوامل درگیر بسیار بالاست.
 - ۳- بحران یک تهدید واقعی نسبت به هدفها و مقاصد عوامل دیگر است.
 - ۴- بحران، نتایج مهمی را در پی دارد که عواقب آن آینده روابط طرفهای درگیر را معین می‌کند.
 - ۵- بحران، مولود تعاطی یک تعداد رویدادهایی است که از ترکیب آنها، شرایط جدیدی به وجود می‌آید.
 - ۶- بحران، یک مرحله زمانی است که در آن عدم اطمینان درباره برآورد وضعیت و راهکارهای مهار آن افزایش می‌یابد.
 - ۷- بحران، یک مرحله زمانی یا وضعیتی است که در آن کنترل رخدادها و تأثیر آنها کاهش می‌یابد.
 - ۸- بحران، یک وضعیت اضطراری را به وجود می‌آورد که در آن تشویش و نگرانی عوامل تصمیم‌گیرنده افزایش می‌یابد.
 - ۹- در وضعیت بحرانی، معمولاً آگاهیها و اطلاعات مورد نیاز تصمیم‌گیرندگان ناقص و غیرکافی است.
 - ۱۰- در وضعیت بحرانی، عامل زمان علیه عوامل درگیر عمل می‌کند.
- ۱۱- در بحران، روابط بین عوامل درگیر، دگرگون می‌شود.
- ۱۲- در وضعیت بحرانی، اصطکاک بین عوامل درگیر افزایش می‌یابد، مخصوصاً در بحرانهای سیاسی که دولتها درگیر آن هستند.^(۱۵)
- همچنین براساس تعاریفی که از بحران ارائه شده، ویژگیهای عمومی بحرانها را به شرح زیر می‌توان برشمرد:
- ۱- شرایط بحرانی الزاماً به منزله درگیری مستقیم نظامی نیست، بلکه شرایط رفتاری یا ساختاری خاصی است که در آن درگیری مستقیم یا نبرد نظامی به عنوان مرحله‌ای از بحران تلقی می‌شود، گرچه ممکن است حتی بروز جنگ نیز موجب پایان یافتن آن نگردد.
 - ۲- در شرایط کنونی، منشاء بسیاری از بحرانهای بین‌المللی را باید در عملکرد عوامل اقتصادی جستجو کرد، اما معمولاً این مفهوم را بیشتر در مورد مسائل سیاسی به کار می‌برند.
 - ۳- با توجه به اینکه بروز و ادامه بحرانها بیش از همه ناشی از شرایط ونحوه تصمیم‌گیری رهبران و طراحان سیاست خارجی کشورهاست، لذا ویژگیهای روانی و شرایط رفتاری تصمیم‌گیرندگان در سرنوشت بحرانها دارای اهمیت بسیار زیادی است.
 - ۴- معمولاً، بحران را «وضعیتی اضطراری» معرفی می‌کنند نه یک حالت «مزم». به همین دلیل در شرایط بحرانی، عامل زمان همواره علیه عوامل درگیر عمل می‌کند، لذا تصمیم‌گیری، هدایت و اصولاً مدیریت بحران در کوتاه‌ترین زمان ممکن

دارای اهمیت بسیار است. ۵- عوارض روانی - اجتماعی حاصل از بحرانها به گونه‌ای است که اغلب موجب بروز تغییرات حاد و گسترده در رفتار و واکنشهای اجتماعی و فردی جامعه می‌گردد. بحرانها گاهی بر رفتار جمعی یک کشور نیز اثر مستقیم می‌گذارد و کاهش یا افزایش میزان موالید و مرگ و میر جمعیت را سبب می‌شود.

شدت بحرانها

«هرمان سی.اف» در کتاب بحرانهای بین‌المللی، با لحاظ کردن سه عامل «شدت تهدید»، «تداوم زمانی» و «درجه آگاهی»، بحرانها را به ۱- بحرانهای شدید؛ ۲- بحرانهای نوظهور بدعتی؛ ۳- بحرانهای کند (بطئی)؛ ۴- بحرانهای ویژه (موردی)؛ ۵- بحرانهای انعکاسی؛ ۶- بحرانهای برنامه‌ای (عمدی)؛ ۷- بحرانهای عادی؛ و ۸- بحرانهای اداری تقسیم و طبقه‌بندی نموده است. (۱۷) جدول

۶- از آنجا که بحران به منزله بروز یک حالت غیرعادی در روند سیستم سیاسی کشورها می‌باشد، به طور طبیعی، کلیه عناصر نظام اجتماعی تحت تأثیر شرایط بحران، کارکردهای خود را تغییر داده و نقشهای جدیدی را برای خود برمی‌گزینند. (۱۶)

۷- بحران بین‌المللی نیز عبارت از شرایط غیرمتعارفی است که در چارچوب روابط بین دو یا چند کشور پدید می‌آید. بحرانهای داخلی از جمله شورشیهای قومی، انقلابهای اجتماعی یا درگیریهای تندی که معمولاً میان چند گروه متخاصم در محدوده فضای جغرافیایی یک

تهدیدات»، بحرانها را به الف: بحرانهای شدید (۱- خاص ۲- نزدیک از لحاظ فاصله ۳- نزدیک از لحاظ زمانی ۴- احتمال

تهدیدات»، بحرانها را به الف: بحرانهای شدید (۱- خاص ۲- نزدیک از لحاظ فاصله ۳- نزدیک از لحاظ زمانی ۴- احتمال

نوع بحران	تهدید	زمان تصمیم‌گیری	درجه آگاهی
۱- بحران شدید	شدید	کم	غافلگیری
۲- بحرانهای نوظهور بدعتی	شدید	طولانی	غافلگیری
۳- بحرانهای کند (بطئی)	خفیف	کم	غافلگیری
۴- بحرانهای ویژه (موردی)	خفیف	کم	غافلگیری
۵- بحرانهای انعکاسی	شدید	کم	پیش‌بینی شده
۶- بحرانهای برنامه‌ای (عمدی)	شدید	طولانی	پیش‌بینی شده
۷- بحرانهای عادی	خفیف	طولانی	پیش‌بینی شده
۸- بحرانهای اداری	خفیف	کم	پیش‌بینی شده

نزدیک ۵- عواقب شدید ۶- تشدید شده از لحاظ تاریخی

ب: بحرانهای ضعیف (۱- پخش و پراکنده ۲- دور از لحاظ فاصله ۳- دور از لحاظ زمانی ۴- احتمال کم ۵- عواقب ضعیف ۶- بی طرف تاریخی) تقسیم نموده است.^(۱۸)

لئونارد بایندر هم معتقد است، بحران مشروعیت به تغییر در ماهیت اقتدار عالیله هر

کشوری اشاره دارد. بی ثباتی سیاسی نیز همواره

با تزلزلهای مشروعیتی همراه است. به نظر بایندر، در عصر مدرن، حکومتی مقبول است که

مردم آن را برگزینند، امین مردم باشد، برای منافع

مردم کار کند، بازتابی از خصوصیات اصلی

مردم باشد و ایده مردم را منعکس سازد. میزان

مشروعیت ساختارهای حکومتی و غیرحکومتی

نیز از توفیق یا شکست در اجرای مؤثر

سیاستهای اعلام شده یا سیاستهای تبلور یافته در

قوانین مصوب ناشی می شود. رژیم می که ظرفیت

سیاسی خود را برای اهداف غیرمشروع به کار

می گیرد یا در اجرای سیاستهایی که نمایانگر

مشروعیت عملی نظام است، شکست بخورد،

در جایی که باب مشارکت باز است و ظرفیت

سیاسی رژیم ما بین ساختارهای غیرحکومتی

پخش شده، خود را در معرض خطرهای بزرگی

قرار می دهد.^(۲۰)

۳- بحران مشارکت

لوسین پای معتقد است، بحران مشارکت با یک

سلسله تعارضات همراه است که در این روند،

گروه نخبگان حاکم، تقاضاها و رفتار افراد و

انواع بحرانها

بحرانها در اشکال مختلفی همچون اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، قومی و... بروز و

ظهور می کنند. در تقسیم بندی انواع بحران،

«لوسین پای» معتقد است که هر کشوری برای

رسیدن به توسعه مطلوب بایستی از یک سلسله

بحرانهایی به صورت موفقیت آمیز عبور کند. این

بحرانها عبارت اند از: ۱- بحران هویت؛ ۲- بحران

مشروعیت؛ ۳- بحران مشارکت؛ ۴- بحران نفوذ؛

۵- بحران توزیع؛ و ۶- بحران همگرایی (یکپارچگی).

۱- بحران هویت

بر اساس تجزیه و تحلیل پای، «بحران هویت» به

فرهنگ نخبگان و توده مردم، به صورت

احساسات ملی در مورد سرزمین خویش ارتباط

می یابد که رفته رفته، تعارض میان وفاداریهای

قومی و تعهدات ملی را تشدید کرده، مشکلاتی

را برای وحدت و یکپارچگی مردم پدید

می آورد.^(۱۹)

۲- بحران مشروعیت

بحران مشروعیت بر اثر اختلاف موجود بر سر

گروههایی را که در صدد شرکت در نظام سیاسی هستند، غیرقانونی و غیرمشروع تصور می‌کنند. بایندر نیز معتقد است که بحران مشارکت آینه تمام‌نمای رخداد تغییر سیاسی امروزی است. مشارکت‌کنندگان در فرایند سیاسی، خواه آگاهانه و با هدف، خواه ناآگاهانه و بی‌هدف، بر سیاستگذاری حکومت و به ویژه بر آنچه «آلموند» کارویژه‌های فرایندی یا «ایستنی» درون‌داد تقاضا و حمایتها نامیده، تأثیر می‌گذارند. حالت اصلی که در آن بحران مشارکت روی می‌دهد، حالتی است که در فرایند سیاسی افزایش می‌یابد. همراه با افزایش تعداد مشارکت‌کنندگان، انتظار می‌رود که گروههای جدیدی که در گذشته نه چندان دور از مشارکت سیاسی مشروع (یا نامشروع) منع شده‌اند، به مشارکت پذیرفته شوند. در نهایت به دلیل پذیرش بی‌قاعده تمام گروهها به مشارکت تقریباً برابر، بحران مشارکت وسیع و کنترل‌ناشدنی روی می‌دهد. بحران مشارکت عموماً در شکل رشد احزاب و جنبشهای توده‌ای و نیز در سیاسی شدن کاست و گروههای قومی، یا در اعتصابات و حتی در تظاهرات از نوع حمایت سیاسی، خود را نشان می‌دهد. بحران مشارکت سیاسی در اروپای غربی، شکل گسترش حق رأی و رشد احزاب توده‌ای به خود گرفت. شاخصهای دیدگاه مساوات‌طلبانه مدرن در حوزه مشارکت حق رأی جهانی بزرگسالان و اصل هر نفر یک رأی می‌باشند.

دیدگاه مزبور، ظرفیت مشارکت شهروندان و ظرفیت عمل حکومت در برابر مشارکت سیاسی توده‌ای را شامل می‌گردد. ظرفیت شهروندان با سازماندهی شدن در گروههایی از قبیل احزاب، گروههای فشار یا جنبشهایی خاص افزایش می‌یابد و در این میان، افراد هم باید خود را پیرو مجموعه‌هایی قرار دهند که ماهرانه عمل می‌کنند و به تجمیع خواسته‌ها می‌پردازند. چنین سازمانهایی که برابری را محدود می‌کنند، می‌توانند در حکم سازوکاری برای سیستم تصور شوند، اگرچه در همان حال میدان عمل فرد را هم تنگ می‌سازند.

مشارکت می‌تواند بر حسب ظرفیتهای مختلف افراد تقسیم‌بندی شود. از یک سو، موقعیت راهبردی تمامی شهروندان، نسبت به فرایند سیاسی، یکسان نیست و از سوی دیگر هر بحران مشارکتی، بحران مشارکت توده‌ای نمی‌تواند باشد. مشارکت برای گروهها و احزاب به ویژه رهبری آنها کار ساده‌ای نیست. عین همین مطلب برای افراد تحصیلکرده، ثروتمند، اشرافی و متخصص نیز صحیح است. متصدیان نقشهای اصلی نظیر ارتش، دانشجویان یا نمایندگان پارلمانها از منابع مشارکتی بیشتری برخوردارند. این مشارکت‌کنندگان که نسبت به دیگران از لحاظ راهبردی شناخته شده‌تر هستند، در صورت تعقیب منافع خود می‌توانند موجب ایجاد بحرانهایی شوند. صحت این مطلب درباره نمایندگان مجالس قانونگذاری در هند، دانشجویان در ترکیه، ارتش در سوریه و

یا صاحبان صنایع در ایالات متحده به اثبات رسیده است.^(۳۱) گسترش قدرت و اقتدار مرکزی حکومت‌های مورد بحث گردید و در موقعیت‌های دیگری قدرت و اقتدار آنها را تضعیف نمود.

۴- بحران نفوذ

از نظر لوسین پای، «بحران نفوذ» به صورت فشارهای وارده بر گروه‌نخبگان برای سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوریها تجلی می‌یابد.^(۳۲) ظرفیت شهروند مدرن تحت تأثیر نفوذ قرار دارند. نتیجه چنین تأثیری تحمیل تقاضاهای فزاینده بر شهروند مدرن است. در عین حال براینده تعامل «کارآمدی» حکومت با محیط مادی و اجتماعی خود، حوزه امکانات فردی را توسعه می‌بخشد. رابطه بین نفوذ و ظرفیت، رابطه‌ای آشکار است و در جاهایی که مقاومت‌های سنتی، تنوعات هویتی، تزلزل‌های مشروعیتی، محدودیت‌های مشارکتی، نابرابری‌ها عدم توازن‌های توزیعی وجود دارد، صراحت این رابطه بیشتر می‌شود. بادستیابی به بسیج منابع و عقلانی سازی آنها، دامنه انجام‌گیری اقدامات حکومتی، گسترش خواهد یافت و قلمرو ماهوی فعالیت‌های حکومتی گسترده‌تر خواهد شد.^(۳۳)

بایندر نیز در خصوص بحران نفوذ معتقد است که هویت مدرن به ژرفی با زندگی سیاسی مرتبط است. بستر سیاسی‌ای که در آن متولد شده، رشد نموده و زندگی می‌کنیم، دیدگاهها و سمت‌گیری فرهنگی ما در حد چشمگیری، امکان دستیابی به نوعی راه‌حل عقلانی برای مشکل هویت را شکل می‌دهد. شمار کسانی که بتوانند با مهاجرت، کلیه تعلقات سیاسی اصیل خویش را ترک گویند، کم است.

یکی از علل ظهور این پدیده مدرن، افزایش عمق و گستره کنترل سیاسی مرکزی است. امروزه حکومت به درون ساختارهایی نفوذ کرده که پیش از این مجزای از جامعه بوده یا احزابی مستقل به حساب می‌آمده‌اند، نیز حکومتها دامنه کنترل خود را به بخشهای دوردست از سرزمینهای ملی گسترش داده‌اند. در حالی که ملی‌گرایی و استقلال سیاسی در کشورهای تازه تأسیس نیاز به بسیج تمامی منابع را شدت بخشیده بود، حضور امپریالیسم موجب جنگ‌های چریکی و مقاومت مخفی بر ضد حضور خارجی گردید. این رویداد در بعضی مواقع موجب

۵- بحران توزیع

به نظر لوسین پای، «بحران توزیع» در چارچوب مسائل ایدئولوژیک، منابع فیزیکی و انسانی بروز می‌کند.^(۳۴) از نظر بایندر، دو مؤلفه اساسی، بحران توزیع را تشکیل می‌دهند. افزایش سریع تقاضاهای مادی مردم از حکومت و مسئولیت حکومتها نسبت به سطح زندگی مردم. «انقلاب انتظارات فزاینده» نامی است که به دو پدیده فوق اطلاق شده است. بحران توزیع، بازتاب وضعیتی از زمان حال است که در آن اهداف خرد فرهنگی و اهداف مستقل به اهدافی سیاسی

تبدیل شده‌اند. این اهداف عمدتاً از نوعی هستند که ریشه فرهنگی نداشته‌اند، بلکه برای تأمین نیاز رقابتی با کشورهای پیشرفته تصویر شده‌اند. براساس تحقق اصل برابری، باید تمامی شهروندان از لحاظ مادی دارای سطحی مساوی یا مشابه باشند (صرف نظر از عواید کسب شده براساس رقابت آزاد). شدت برابری بر اثر تأکید بر لزوم برابری در فرصتها و نفی برابری در شرایط اقتصادی اولیه کاهش می‌یابد.^(۲۵)

کنترل، مدیریت و مهار بحران

بایندر، قسمت اعظم کتاب بحرانها و توألیها در توسعه سیاسی را مصروف راه‌حلهای بحران می‌کند.^(۲۶) به نظر وی راه حل بحرانها عمدتاً، در مشتقات چهار قاعده از نوسازی نهفته است.

۱- نهادسازی ۲- دستکاریهای مقطعی ۳- ایمان به علم و راه‌حلهای تحولی ۴- انهدام خلاق.

راه حل بحران از طریق «نهادسازی» به نظر بایندر راهی است که مورد توجه فضلالی علوم سیاسی قرار گرفته است. این راه حل شامل ۳ جلوه می‌باشد. جلوه اول نهادسازی که دارای کارایی چندان نیست، اما بیشتر مورد توجه جوامع مختلف قرار گرفته است، اقداماتی نظیر تأسیس نهادهای سیاسی (از قبیل بوروکراسی، حزب، تأسیس پارلمان و دستکاری قوانین انتخاباتی) از این زمره‌اند.

جلوه دوم از نهادسازی در روند متقابل بین گروههای مختلف جامعه است که معمولاً بعدی تخصصی برای هر بحران دارند. در واقع در

جلوه دوم، با ایجاد هر بحران، نهادهای خاص پا می‌گیرند. مثلاً هنگامی که جامعه درگیر بحران مشارکت است، بلافاصله اقداماتی به منظور ایجاد نهادی مناسب انجام می‌گیرد. سومین جلوه از نهادسازی در قالب نهادهای غیرتخصصی برای حل بحران نمایان می‌شود.

دومین راه حلی که بایندر ارائه می‌کند، به نظری مطلوب به نظر بدبینان کلاسیک است. از آنجا که آنها امیدی به بهبود شرایط اجتماعی انسانها ندارند، در نتیجه، تمایل مفراطی به مقاومت در مقابل تغییرات نهادی دارند. بنابراین به نظر آنان، راه حل در تغییرات و دستکاریهای مقطعی برای حل هر بحران نهفته است، به نظر بایندر، راه‌حلهای موسکا و پاره‌تودر بهره‌گیری از همکاری نخبگان از این زمره می‌باشند.

سومین راه حل پیشنهادی بایندر، حاوی نظریات نوگرایان خوش‌بینی است که مجدانه به حل بحران اقدام می‌ورزند. این گروه بنابه اعتقادی که به علم و روند اصلاح تاریخ دارند، بر کارایی راه‌حلهای انقلابی اعتقاد ندارند. در این راستا رهبران انقلابی چون جامعه چین و شوروی، بعضی از رهبران چون ناصر، سوکارنو، کاسترو؛ جای می‌گیرند. این رهبران علاقه‌ای به ایجاد استقرار روندهای نهادی شده ندارند، اما آمادگی لازم به منظور تغییر زیربنای جامعه خود را داشته‌اند. راه پیشنهادی آنان تمرکز روزافزون عقلانیت و استقلال در تصمیم‌گیری و اجرا بوده است.

چهارمین راه حل پیشنهادی بایندر، طرح

نوگرایان بدبین است. نماد چنین تفکری را «شوپتر» در قالب «انهدام خلاق» ارائه می دهد. کسانی که چنین تمایلی در حل بحران دارند، معمولاً اعتقاد دارند که راهی برای انطباق یافتن با مشکلات وجود ندارد، آنان به مقابله و مقاومت در برابر فشار و تقاضاهای نوگرایانه تمایل دارند. در این موارد از ارزشهای سنتی و معنوی معمولاً حداکثر استفاده به عمل می آید.

از سوی، «شاوون پی مک کارتی» در کتاب نقش «اطلاعات در مدیریت بحران»، اصول مدیریت بحران چند اصل زیر می داند:

- ۱- محدودیت اهداف؛ ۲- مهار ابزار برای دستیابی به هدفها؛ ۳- ضرورت اطلاعات؛ ۴- برنامه ریزی شرایط اضطراری و توانمندیها؛ ۵- ارتباط؛ و ۶- مشروعیت. (۳۷)

۱- اصل محدودیت اهداف: به منظور گریز از اوج گیری بی حاصل بحران و افزایش امکان و موقعیت هر یک از طرفین برای دستیابی مطلوب از موقعیت بحرانی، طرفین درگیر در بحران، باید اهداف خود را محدود کنند.

۲- اصل نیاز به اطلاعات: اطلاعات در سنجش مقاومت موجود، علیه نیات هر یک از طرفین به کار می آید و نمایانگر این هنجار است که تصمیم گیری باید مبتنی بر تصویر واقعیت باشد. بنابراین، سیاستگذاری باید بر اساس مجموعه ای از توانمندیها و محدودیتهای فردی در مقایسه با شاخصهای دشمن باشد. یعنی همان شاخصهایی که اطلاعات بر می تابد.

۳- مهار ابزار برای دستیابی به اهداف: به منظور

جلوگیری از هرگونه افزایش میزان تنشهای حاصل از بحران، طرفهای درگیر باید در بهره گیری از ابزار زور و اهرم فشار، محدودیتهایی برای خود قائل شوند. ابزار مورد استفاده برای پاسداری از هدف نباید از حداقل مورد نیاز فراتر رود. زیاده روی در به کارگیری نیروی نظامی باعث ایجاد مقاومت بیشتری در طرف متخاصم می گردد. در هر موقعیت بحرانی باید برای دشمن شرایطی را فراهم کرد تا بتواند با وقار و متانت و بدون آبروریزی از معرکه عقب نشیند، به گونه ای که بدون هزینه کرد بیش از حد، بتوان به راه حلی برای بحران دست یافت.

۴- برنامه ریزی شرایط اضطراری و توانمندیهای مربوط: کلید مدیریت بحران موفق و در واقع همان توان مدیر شرایط بحرانی در توانمند ساختن واحدهای پاسخگو برای انتقال از شرایط عملکرد عادی به شیوه بحرانی در موقعیتی است که مقامات مجهز بوده و در شرایطی قرار دارند که می توانند باتمامی ضرورتهای محیطی تطبیق یابند.

۵- اصل ارتباط: سبک و سیاق مدیریت بحران و ماهیت رابطه تولیدکننده - مصرف کننده، نقش مهمی را در تعیین شیوه دستیابی به ارتباط ایفا می کند. بنابراین اندیشه سنتی، دورهیافت اساسی در قبال مدیریت بحران وجود دارد که عبارت اند از: رهیافتهای تک مرکز (مبتنی بر تمرکز مدیریت و پاسخ به بحران در دستان قدرتی واحد) و چند مرکز (مبتنی بر تعامل میان نقش آفرینان مخالف در نظامهای بوروکراسی و نکوداشتن رقابت به

فرجام

بحرانها یا چالشها یکی از مسائلی هستند که رابطه مستقیمی با افزایش یا کاهش قدرت دولتها دارند. بحران، نقطه اوج یک کشمکش داخلی یا خارجی است، نقطه‌ای که عبور از آن، وضع موجود را تغییر می‌دهد، نقطه‌ای که لازم است درخصوص حل معضل و مشکل تصمیم قاطعی گرفته شود. لذا طبیعی است که هم در سطح داخلی و هم در سطح خارجی، سیاستگذاران و دیپلماتها، قبل از اینکه وضعیتی به نقطه غیرقابل برگشت برسد، تدابیر لازم را اتخاذ نمایند. تجربه حاکی است که مقابله با بحرانهای داخلی، همواره آسان‌تر و موفق‌تر بوده است تا مقابله با بحرانهای خارجی و هر کشمکش داخلی در مقایسه با بحران خارجی دارای ابعاد کوچک‌تر، قابل کنترل‌تر مشخص‌تر بوده و آن را آسان می‌توان تحلیل نمود و از دیگر پدیده‌های مرتبط با آن جدا ساخت.

به نظر می‌رسد که بحرانها، تنهاویژه کشورهای در حال گذار نیستند، بلکه حتی کشورهای توسعه یافته نیز همواره بایستی خود را آماده مقابله با انواع بحرانها و چالشها نمایند. شدت و نوع بحرانها نیز متفاوت است. برخی بحرانها و چالشها چنان هستند که حکومتگران، زمان مناسبی را برای کنترل و مهار و یا مدیریت بحران دارند اما برخی بحرانها نیز خلق الساعه هستند برخی بحرانها، تنها یک چالش را ایجاد می‌کنند و برخی دیگر، مختلط و مرکب‌اند. براین اساس به نظر می‌رسد که کلیه دولتها بایستی تدابیر خاص

مثابه ابزاری برای حصول اطمینان از بازداری و تعدیل متناسب علیه تمرکز بالقوه تصمیم‌گیری).

۶- اصل مشروعیت: استفاده از اهرم زور باید به هنگام، مناسب، برخوردار از حمایت مردمی، با احتمال بالای موفقیت بوده و تنها در مرحله آخر از آن استفاده شود. (۲۸)

افزون بر رعایت اصول فوق، مدیریت بحران، نیازمند بهره‌جستن بهینه از تکنیکهای مناسب تحدید و تدبیر یک بحران است. در یک طبقه‌بندی کلی، «تکنیکهای انضباطی»، «تکنیک روانی»، «تکنیک چانه‌زنی»، «تکنیک پیشگیرانه»، «تکنیک جریان‌سازی» و «تکنیک استقرار دولت بحران» ... اشاره کرد. (۲۹)

«فیل و لیلامز» و «لباؤ» نیز مدیریت بحران را در بستر دو نظام اندیشگی متفاوت مورد بحث قرار داده‌اند: مکتب نخست، شامل کسانی است که مدیریت را به سادگی و به گونه‌ای ناب، معادل حل صلح‌آمیز هر نوع مواجهه و برخورد فرض می‌کنند. از این منظر، هر نوع موفقیتی در این عرصه، کاملاً در گرو پرهیز از جنگ است. بحران به مثابه «بیماری» یک سیستم تعریف شده که منفعت بازیگران عمده در آن است که آن را (سیستم) به حالت عادی خود بازگردانند. دومین نظام اندیشگی، مدیریت بحران را به مثابه پیروزی در یک چالش و مواجهه دولت تعریف می‌کند. در اینجا، بحران به مثابه ابزاری برای گسترش منافع ملی از رهگذر خصومت فهمیده شده است. به بیان دیگر «بحران ادامه مدیریت و سیاست است».

خود را جهت به حداقل رسانیدن و حتی استفاده مطلوب و کسب فرصت از بحرانهای آفریده شده را اتخاذ نموده و هنر خود را که تلفیقی از علم و عمل می باشد، به منصفه ظهور بگذارند.

براین اساس، مدیریت بحران به معنی حذف یا نبود کردن بحران نیست، بلکه برخی مواقع نیز می تواند مهار یا کنترل آن باشد. شیوه مهار و کنترل بحران یا حذف کامل آن، دوروش مختلف در مدیریت بحران محسوب می شود. برای مثال امروزه برخی دولتها با مستمسک قراردادن واژه «تروریسم» در پی آن هستند که آن را بحران و چالش بزرگ فراروی تمدنهای بشری و دولت خود و دولتهای دیگر در جهان معرفی نموده و لذا بر این اساس (با بحران سازی) به آمال و فرصتها و اهداف خود دست یابند و بر این اساس با نوعی فرافکنی بحران، حضور خود را در نقاط مختلف بر این اساس مشروع جلوه دهند! (توجه کنند). این سخن یادآور آن جمله هابز است که می گوید: «در صورتی که تهدیدی وجود نداشته باشد، دولتها برخی از کارویژه های خود را از دست می دهند».

منابع

- ۱- برتران بدیع، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶)، صص ۶۵-۶۱.
- ۲- همان، ص ۶۶.
- ۳- محمدرضا تاجیک، مدیریت بحران؛ نقدی بر شیوه های تحلیل تدبیر بحران در ایران، (تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹)، ص ۳۴.
- ۴- جیمز. آ. رابینسون، «بحران»، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، ج ۱، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۸.
- ۵- توماس اسپریگنز، فهم نظریه های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰)، صص ۴۹-۵۰.
- ۶- سیدحسین سیف زاده، نظریه های مختلف درباره راههای گوناگون نوسازی و دگرگونی سیاسی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳)، ص ۱۶۹.
- ۷- جیمز آ. رابینسون، پیشین، صص ۲۴-۱۲۳.
- ۸- علی آقابخشی و مینو افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، (تهران: نشر چاپار، ۱۳۷۹)، ص ۱۳۳.
- ۹- همان، ص ۵۵۱.
- ۱۰- مایکل پرچر و جانان ویلکنفلد، بحران، تعارض و بی ثباتی، ترجمه علی صبحدل، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)، صص ۳۲-۲۹.
- ۱۱- محمدرضا تاجیک، پیشین، صص ۳۶-۳۵.
- ۱۲- همان، ص ۳۷.
- ۱۳- یورگن هابرماس، بحران مشروعیت (تنوری دولت سرمایه داری مدرن)، ترجمه جهانگیر معینی، (تهران: نشر گام نو، ۱۳۸۰)، صص ۱۱۷-۱۱۳.
- ۱۴- محمدرضا تاجیک، پیشین، صص ۶۲-۶۱.
- ۱۵- علی اصغر کاظمی، مدیریت بحرانهای بین المللی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۶)، ص ۱۳.
- ۱۶- غلامحسین حیدری، جغرافیای بحرانهای بین المللی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، بهمن و اسفند ۱۳۷۲، شماره ۷۸-۷۷، صص ۴۳-۴۲.
- ۱۷- محمدرضا تاجیک، مدیریت بحران، پیشین، ص ۳۴.
- ۱۸- همان، ص ۳۸.
- ۱۹- عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۹)، ص ۱۷.
- ۲۰- لئونارد بایندر، «بحرانهای سیاسی»، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره اول، پاییز ۱۳۷۷، صص ۳۶-۲۳۵.
- ۲۱- همان، صص ۳۹-۲۳۷.
- ۲۲- عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، پیشین، ص ۱۸.
- ۲۳- لئونارد بایندر، پیشین، صص ۲۴۳-۲۴۰.
- ۲۴- عبدالعلی قوام، چالشهای توسعه سیاسی، پیشین، ص ۱۸.
- ۲۵- بایندر، پیشین، ص ۲۴۰.
- ۲۶- لئونارد بایندر، و... بحرانها و توألیها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰).
- ۲۷- شاون پی مک کارتی، نقش اطلاعات در مدیریت بحران، ترجمه محمدرضا تاجیک، (تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱)، صص ۷۴-۶۱.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- محمدرضا تاجیک، پیشین، صص ۱۰۷-۱۰۵.